

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی-فرهنگی

خلیل الله معروفی  
۲۸ جنوری ۲۰۲۵

## چند ضرب المثل "الله بسم الله" کابلی (قسمت سوم)

مدتی گذشت و رشته کلام گسست؛ ازین بابت معذورم بدارند. اینک ادامه ضرب المثلها:

۴۲ – از تندور کلان موری، از خُسُر کلان دامات!!!

"تنور" را در زبان گفتار و زبان عامیانه افغانستان در هیئت "تندور" تلفظ میکنند و "داماد" را در هیئت "دامات". کلمه "کلان" درین ضرب المثل به دو معنای مختلف و متفاوت استعمال گردیده است، آن هم به صورت "تفضیلی"!!! پس اگر اصل این مثل را به اصطلاح "زبان مکتوب" بیاریم، خواهیم داشت:

«از تنور کلانتر موری و از خسر کلانتر داماد»

و آن دو معنای مختلف و متفاوت از کلمه "کلان" ازین قرارند:

– یکی "کلان" از نگاه "جُنه و جسامت" و به اصطلاح شیرین عوام کابلی، "تنه و توشه"؛ چنان، که در قسمت اول این ضرب المثل دیده میشود.

– و دیگر به معنای "پیر و مسن و معمر و کلانسال/کهنسال"، که در قسمت دوم این مثل به کار رفته است. در این مثل عدم تناسب "تنور و موری" را در مقایسه "خُسُر" با "داماد" مییابیم.

تناسب "تنور و موری" را همه میدانیم، ولی وای به روزی، که این تناسب به هم بخورد و مثلاً "موری" کلانتر و بزرگتر از خود "تنور" باشد!!! بلی؛ همان قسمی، که "موری" نباید و نشاید – یعنی "بایسته و شایسته نیست" – که کلانتر از "تنور" باشد، به همان اندازه نمیزیید و نمیسزد، که "داماد" از "خسر" خود پیرتر و مسنتر و سالمندتر باشد؛ در جهان پول و دارائی و در عصر مُکنت و سرمایه داری مگر این تناسب در نظر گرفته نمیشود!!!

۴۳ – سیرت ندیدم، که سیرت پیش آمد

"سیر دیدن" از اصطلاحات شیرین و زیبای عامیانه کابلی ست و مراد از آن "به اندازه کافی دیدن" است. این مثل را در ورژن "دیرت ندیدم، که سیرت پیش آمد" نیز به کار میبرند؛ مگر صحیحتر و به اصطلاح ملاحظابان، "اصح" همان حالت اولی ست!!!

۴۴ – به کمیتی جمع میکنه و به دبه لولان!!!

"کمیتی" به معنای "پیمانه بسیار کوچک" به کار رفته است و اگر راستش را بگوییم، معنای دقیق این کلمه را نمیدانم، مگر "دَبَه" را دیده ام و آن ظرف بزرگی بود، که از پوست حیوان درست کرده و در آن معمولاً "تیل" و "روغن مایع" را ذخیره میکردند؛ و "دبه" به شکل "کُرَه خمیده" بود، که نوله داشت. اینک، که انواع ظروف فلزی و پلاستیکی در دسترس است، "دبه" دیگر ساخته و استعمال نمیشود؛ شاید بتوان "دبه" را در موزیمها سراغ کرد. مفهوم این ضرب المثل آشکاره ساختن "افراط و تفریط" است؛ و آن حالتی را بیان میکند، که کسی ذره ذره جمع کند و بعداً اندوخته هنگفت خود را بیکبارگی و بیهوده به مصرف برساند!!! آرزومندم، که اگر کسی معنای دقیق کلمه "کمیتی" را بداند، لطف کرده بنویسد و بر من منتها گزارد!!!

۴۵ - دیر آید و دُرست آید

یعنی، "دیر آمدن" بهتر است از "نیامدن"!!!

فحوای این مثل را در زبانهای مختلف جهان میبینیم؛ مثلاً:  
- در زبان بی اندازه شیرین و عذب "چکی" میگویند:

**Pozdě, ale přece!!!**

- و یا در زبان جهانستان و عالمگیر انگریزی گویند:

**Better late than never!!!**

۴۶ - آتش مردا دیر پخته میشه!!! (آتش مردها دیر پخته میشود!!!)

این مثل معمولاً در مورد گرفتن انتقام به کار میرود؛ یعنی مردها در گرفتن انتقام هیچگاه از عجله کار نمیگیرند. فحوای این مثل را در امثال "اوغان چل سال باد قصد خوده مگره" و "خدا دیرگیر و سختگیر اس" نیز میبینیم، که شرح هر دو گذشت. البته باید تذکر داد، که بعض مقولات در بعض فرهنگها به حیث "اصل" شمرده میشوند؛ چنان، که "انتقام" در فرهنگ ما به حیث یک "اصل" پذیرفته شده است.

۴۷ - بُزک بُزک نمُر، که جَو لغمان میرسه

این مثل در مورد دل بستن به "امید کاذب" به کار برده میشود!!!

۴۸ - جان کندن لغمانی، خوراک مغل

در مواردی استعمال شود، که کسی یا کسانی ماحصل کار و زحمت دیگران را تصاحب کنند.

۴۹ - تا کون بز نخاره، نان چوپانه نمیخوره (تا کون بز نخارد، نان چوپان را نمیخورد)

در مواردی استعمال میشود، که کسی خود زمینه مجازات خود را مهیا بسازد.

۵۰ - غریبه نه بز ننه بکن، نانشه بگی (غریب را نه بز ن، نه بکن، نانش را بگیر)

"غریب"، که کلمه عربی ست در زبان عرب به معنای "مهجور" و "دور از ماوا" استعمال میشود. مردم افغانستان مگر "غریب" را به شخص محتاج و درمانده و نادار و مُعادل "فقیر" استعمال میکنند؛ چنان، که "غریب و غُریبه" گویند و مراد از "غُریبه" همانا "غریب" میباشد، که جمع عربی کلمه "غریب" است؛ آن هم "جمع مکسر". نظر بدین ضرب المثل اگر قرار باشد شخص درمانده و فقیر و بیچاره ای را مجازات کنند، مؤثرترین مجازات، بستن راه روزی و بستن "قوت لایموت" اوست!!!

۵۱ - ده گران، ده روان، ده پران

در مورد سی روز ماه روزه گفته میشود، که ده روز اولش بسیار سخت و گران است. بعد ده روز متعاقبش است، که آدم به روزه گرفتن عادت میکند. مگر ده روز آخر آنقدر زود تیر میشود، که گوئی "پران پران" میگردد.

۵۲ - کم بتی و کم نزن!!! (کم بده و کم مزن!!!)

این یک ضرب المثل بسیار معمول زنان قدیم کابلی ست، که در وقت ادای "سیالی و شریکی" گفته شود.

۵۳ - خانه مرچه ره شکم طوفان اس!!! (خانه مورچه را شبنم، طوفان است!!!)

در زبان عامیانه کابلی بعضاً "شبنم" را به شکل "شکم" تلفظ میکنند؛ و آن هم از خود فلسفه ای دارد؛ با استعمال هیئت "شکم" گویا در "نم بودن" شک میکنند.

۵۴ - تیری، که از مه خطا خورد، چی ده جان بیادر، چی ده جوال کا خورد!!!

درین مثل سودای "جانجانی" را میبینیم، که هرکس فقط و فقط به فکر خود است و در حدی، به فکر خود است، که حتی وضع برادرش هم برایش بی تفاوت است. قابل تذکر مگر یک نقطه است و آن این، که در "دری افغانستان" - خلاف فارسی ایران - "های ملفوظ" را درست تلفظ نمیکنند؛ مثلاً:

- بهار" را در هیئت "بار" تلفظ میکنند

- و "بهره" را در هیئت "باره" اداء میکنند؛ چنان، که در مقام "بدوا(بددعا)(دعای بد) گویند «الهی خیر و باره نبینی»؛ یعنی که "الهی خیر و بهره نبینی".

- و از همین سبب است، که "کاه" را به صورت "کا" تلفظ میکنند.

وقتی نوبت به شرح دو "هائ"؛ یعنی "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" رسید، در زمینه به تفصیل کامل سخن خواهم گفت.

۵۵ - بار کج به منزل نمیرسه(بار کج به منزل نمیرسد!!!)

مفهوم این مثل بسیار مفهوم است و به شرح و بسطی ضرورت ندارد.

۵۶ - ما، که دُز میشیم، ماتو میبرایه!!! (ما که دزد میشویم، مانتاب میبراید!!!)

مفهوم این مثل هم آنقدر مشهود است، که شرح و بیان مرا را منتفی میدارد.

۵۷ - به یک نقط، فیل قیل میشه!!!

"نقطه" را در زبان عامیانه و بالخاصه در زبان عوام کابلی، "نقط" میگویند و میگویند؛ در حالی، که "نقط" جمع عربی کلمه "نقطه" است. بدین حساب "نقط" در اصل عربی خود عبارت از "نقطه ها" و یا "نقاط" است. این موضوع در تداول افغانستان مگر مربوط به زبان عوام بیسواد میشود، در حالی، که در "زبان فارسی ایران" کلماتی داریم، که در ذات خود جمع هستند، مگر به صورت عام به حیث مفرد به کار میروند. دو مثال میزنم:

- یکی "طلبه"، که جمع عربی "طالب" است؛ و مراد از "طالب"، هم "طالب العلم" میباشد. در "فارسی ایران" و بالخاصه در فارسی ملایان و آیت الله های آتش نفس، که به اصطلاح عامیانه کابلی "از کون عربی پریده اند"، کلمه "طلبه" را همیشه به حیث "مفرد" استعمال میکنند؛ مثلاً گویند:

- "وقتی طلبه بودم" و یا "در زمان "طلبگی"

- و دیگر کلمه "طالبان"، که جمع دری/فارسی "طالب" است؛ و ایرانیان به صورت عام "طالبان" را به حیث کلمه "مفرد" استعمال میکنند. بروید و مطبوعات ایرانی را از نظر مبارکتان بگذرانید، که برای کلمه جمع "طالبان" همیشه افعال مفردی از قبیل "است" و "بود" و "کرد" و "میکند" و غیرهم را به کار میبرند؛ در حالی، که از سر تا پای ترکیب "طالبان"، جمع و جمع و جمع میبارد!!!

جالب است، که مردم ما پدیده کوچک و "مایکروسکوپیکی"ی به نام "نقطه" را، که در ذات خود "مفرد" است مدام در هیئت "جمع"؛ یعنی "نقط" استعمال میکنند. اما مردم خاص و عام ایران موجودات کته و سوته و به اصطلاح علمی

"مکروسکوپیک"ی به نام "طالبان" را، که از سر تا پایشان "جمع" میبارد، به حیث "کلمه مفرد" میپندارند و همینطور استعمال میکنند؛ که واقعاً قابل تأمل و تعجب و صدها افسوس است!!!

۵۸ - کوزه نو، او خُنک

این مثل از مثل‌های بسیار زیبا و بامفهوم کابلی است؛ و مراد از "خنک" درینجا "سرد" و "بخ" است؛ بلی تا وقتی کوزه نو باشد جدارش از نگاه فزیک متخلخل است و زاه میزند، که باعث سردشدن محتوای کوزه؛ یعنی "آب" میشود؛ و پرنسیب "کولرها" هم استفاده از همین خاصیت است. در سابق آب را در کوزه‌ها نگهداری میکردند و کوزه‌ها هم دو نوع بودند:

- یکی را کوزه "اویخی" (آب یخی) میگفتند، که به رنگ زرد بود

- و دیگری "کوزه اوگرمی" بود، که رنگ سرخ داشت

رنگ این دو نوع کوزه مربوط بود به پخته کردن آنها در داشتهای خشتپزی، چون:

- وقتی کوزه در داش حرارت کم میدید، رنگش زرد میماند، که جدارش متخلخل بود و زاه میزد و از همین خاطر بود، که زاه زدن در معرض هوای آزاد و یا جریان باد، باعث سرد ساختن محتوای کوزه میشد، اما:

- اما وقتی کوزه را در داش حرارت بسیار میدادند، رنگش سرخ میشد و جدارش به اصطلاح ایرانی "سفت"؛ یعنی بدون تخلخل. چنین کوزه ای زاه نمیزد و ازین سبب آب داخل کوزه را گرم نگه میداشت.

مراد از این ضرب المثل همان "کوزه های اویخی" بود، که آب را سرد نگه میداشت.

۵۹ - تازی نو، شکاره مگره به دو(تازی نو، شکار را میگیرد به دو!!!)

این مثل فحوای "کوزه نو، او خنک" را تداعی میکند؛ و فحوای این مثل آنقدر در حیات روزمره ما تأیید دارد، که شرح و بیان را منتفی میسازد.

۶۰ - پیش یک خم شکسته، صد خم درست رفته!!!

درینجا "سمبولیک بودن" مفاهیم را به چشم سر میبینیم؛ و "خُم شکسته" مراد از کسی ست، که "پیر و خسته و ناتوان" باشد و مراد از "صد" یک عدد بزرگ است؛ و بسیار دیده شده، که دهها جوان سالم و صحتمند پیش روی یک پیر شکسته و ریخته، روی در نقاب خاک میکشند. یک زمانی همکار عالیقدر و بزرگواری در پورتال فاخر "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" داشتیم، که انسان باتجربه و بس گرم و سرد چشیده ای بودند و در شعر یدّ طولاً تا یدّ بیضا داشتند. منظورم از جناب "تیمورشاه صاحب تیموری" بود، که سن مبارکشان تا ۹۳ سالگی رسید. من به جنابشان ارادت خاص داشتم و روزمره و بلاناغه احوالشان را از طریق تلفون میگرفتم. روزی درد دل کنان و با آه و حسرت فراوان فرمودند:

«ماروفی صایب!

عمر دراز هیچ خوب نیس، بر ازی، که آدم مرگ عزیزای خوده میبینه!!!»

حالا، که فکر میکنم، فرموده ایشان در واقع فحوای همین ضرب المثل قدیم کابلی را تضمن میکند.

۶۱ - به کهنه خود بساز، که نو دیگران گران اس!!!

"گران" درینجا به معنای "دشوار و سنگین" به کار رفته است. این مثل حکم میکند تا انسان به داشته خود قناعت کند و دست طمع پیش کسی دراز ننماید!!!

۶۲ - تا جان ده تن اس، جان بکن اس(تا جان در تن است، جان بکن است)

"جان کندن" در زبان عامیانه کابلی کنایه از "فعالیت و زحمت کشیدن" است و تا انسان زنده است، دست از کار و فعالیت و عرقریزی برنمیدارد!!!

۶۳ - باد شوه، باران شوه، خدا مراد خوشه چیننه بته!!! (باد شود، باران شود، خدا مراد خوشه چین را بدهد!!!) این مثل در اصل ذات خود در هیئت "فعل مضارع" به کار رفته است، که میتواند حکم "تمنائی" را داشته باشد، اما در حالات استثنائی آن را در هیئت "ماضی مطلق" نیز مییابیم؛ یعنی:

«باد شد، باران شد، خدا مراد خوشه چین را داد!»

درین روزها در صفحه "آریانا افغانستان آنلاین" مقاله ای را خواندم، معنون به «و خدا مراد خوشه چین را داد!». مقاله نویس در سطر اول این مقاله نویسد:

«این ضرب المثل قدیمی در فرهنگ غنی زبان دری از دیر باز سینه به سینه منتقل شده ....»

باید به صراحت تام و به تأکید مؤکد و تمام نوشت، که «و خدا مراد خوشه چین را داد!» به هیچ صورت حکم مثل و یا "ضرب المثل" را ندارد، چون این جمله فقط یک قسمت یک مثل است، نه کل مثل!!! چنان، که میدانیم و اگر نمیدانیم، چه خوب است بدانیم، که اکثریت مطلق ضرب المثلها در هیئت "شرط و جزا" و یا "مبتدا و خبر" به کار رفته اند. و اگر این فارمول را در مورد این مثل تطبیق کنیم، خواهیم داشت:

- "باد شوه(شود)، باران شوه(شود)" و یا "باد شد، باران شد"، حیثیت "شرط" و یا "مبتدا" را دارند

- و «خدا مراد خوشه چیننه(خوشه چین را) بته(بدهد)» و یا «خدا مراد خوشه چیننه(خوشه چین را) داد»، حکم "جزاء" و یا "خبر" را دارند.

دانش و فهم یک اصل کلی ایجاب میکند، تا فارمولبندها درست و اصولی و منضبط باشند و نه به اصطلاح شیرین عوام کابلی، "نیم تُرْمَل(دُلْمَل)" و "نیمکله" و "نیم تُک" و به اصطلاح شیرینتر، "چتی بُرُو". همان قسمی، که یک قسمت یک "کلمه مرکب" هرگز و هیچگاه حکم کل "کلمه مرکب" را داشته نمیتواند، به همان اندازه، یک قسمت یک "ضرب المثل" به هیچ صورت و از هیچ نگاه حکم کل "ضرب المثل" را ندارد!!!

ختم این قسمت و تا قسمت بعدی، یا الله و یا نصیب

(خلیل الله معروفی - جرمنی - ۲۲ جنوری ۲۰۲۵)